دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض همکاری در تصحیح «تاریخ بیهقی»

امین، سید حسن

مقاله‏ی حاضر،متن ویراسته‏ی سخنرانی من در مجلسی‏ست‏ که به مناسبت رونمایی چاپ جدید تاریخ بیهقی و به نشانه‏ی‏ بزرگداشت زنده‏یاد استاد دکتر علی اکبر فیاض(وفات،تهران،1350) مصحّح دانشمند تاریخ بیهقی در دانشکده‏ی ادبیات دانشگاه‏ فردوسی مشهد در 11/12/1383 برگزار شد.

درباره‏ی تاریخ بیهقی و ابو الفضل بیهقی آن‏چه گفتنی و شنیدنی‏ و خواندنی‏ست،دیگران گفته‏اند و نوشته‏اند و شما شنیده‏اید و خوانده‏اید؛آن‏چه من در این مجلس محتشم بر زبان می‏آورم، ناگفته‏ها و ناشنیده‏هایی‏ست،به اختصاص در باب روابط ادبی و فرهنگی دکتر فیاض با دکتر قاسم غنی که نخستین چاپ منقّح‏ تاریخ بیهقی در 1324 مرهون همّت این دو بزرگوار است و نیز دو سه اظهارنظر انتقادی بر تصحیح آن کتاب.

1-روایت محمد علی جمال‏زاده

محمد علی جمال‏زاده درباره‏ی نخستین برخورد خود با دکتر فیاض در منزل دکتر غنی نوشته است که وی در یکی از سال‏های‏ دهه‏ی 1310 که از ژنو به تهران آمده بود،شبی به منزل دکتر غنی‏ رفته بود تا با او نزد کلنل علینقی وزیری برود.بقیه‏ی داستان را بهتر است به دلیل فواید تاریخی عینا از قلم خود جمال‏زاده نقل کنیم:

«شخص ایرانی دیگری هم با لباس خیلی ساده(گویا پیراهن و تنبان و عبای مستعملی)در انتظار دکتر غنی بود.بر دیوار تالار انتظار،یک پرده‏ی نقاشی فرنگی آویخته بود و شخص دستار به سری‏ را با قبا و لبّاده و ریش نشان می‏داد که در آزمایشگاهی با قرع و انبیق مشغول کارهای علمی بود.مردی که ذکرش گذشت،چون‏ توجه مرا به آن نقاشی دید،به سخن درآمد و گفت:این تصویر محمد بن زکریای رازی،طبیب مشهور است و دکتر غنی رساله‏یی‏ درباره‏ی او و مقایسه‏ی او در زمینه‏ی علم طب با ابن سینا تألیف‏ نموده است.

این برداشت رفته رفته صحبت مرا با این شخص ناشناس که‏ فهمیدم از اصحاب علم و دانش است،به درازا کشانید و معلوم شد فیاض نام دارد و از اهالی مشهد است و برای پیدا کردن شغلی با کمک دکتر غنی به تهران آمده است.این همان مرد فاضلی‏ست که‏ با یاری دکتر غنی،خدا را شکر رفته رفته در تهران در کار علم و تحقیق به مقام بلندی رسید و به مشهد مراجعت کرد و در دانشگاه‏ آن شهر(و حتا تأسیس آن دانشگاه)دارای کرسی ادبیات گردید و با هم‏دستی دکتر غنی تاریخ بیهقی را بصورت محققانه و دل‏پسندی‏ به چاپ رسانیدند و از زمره‏ی اهل فضل و کمال به شمار می‏رود.»1

سخنان جمال‏زاده نیازمند بررسی متنی Content Analysis است:

1-این‏که در مقدمه‏ی کتاب چشمه‏ی فیاض،نخستین دیدار فیاض را با جمال‏زاده،سال 1346 در ژنو ضبط کرده‏اند،نادرست‏ است،چرا که نخستین دیدار این دو بزرگ نزدیک سی سال زودتر در تالار منزل انتظار دکتر غنی در تهران روی داده است.

2-این‏که جمال‏زاده پوشش فیاض را«پیراهن و تنبان و عبای‏ مستعملی»وصف کرده است،نشان می‏دهد که اولا،فیاض از همان‏ جوانی اعتنایی به خودآرایی و توجهی به شیک‏پوشی نداشته است. ثانیا،این‏که در آن تاریخ یعنی پس از وقایع مسجد گوهرشاد مشهد (مرداد 1314)،قبا و عمامه نداشته و دیگر در زی روحانیون نبوده‏ است.

3-از جهت آغاز ارتباط فرهنگی فیاض و دکتر غنی،چند نکته‏ حائز اهمیت است.اولا این‏که جمال‏زاده درباره‏ی عکس محمد بن‏ زکریای رازی از زبان دکتر فیاض می‏گوید که دکتر غنی رساله‏یی در خصوص ترجیح رازی در طب بر ابن سینا نوشته است و جمال‏زاده از وجود آن بی‏خبر است.به نظر ما،این مطلب باید اشاراتی باشد به‏ مقاله‏یی که دکتر غنی در مجله‏ی داروسازی در تاریخ پزشکی و شرح حال محمد بن زکریای رازی نوشته و بعد همان مضمون را در سخنرانی ورودی خود در 1315 در فرهنگستان درباره‏ی ابن سینا منعکس کرده است،زیرا این نطق،سه بخش مختلف دارد و آثار و جایگاه ابن سینا را از سه جهت ادب،طب و فلسفه بررسی می‏کند و در بخش طب اشاره می‏کند که رازی در فنون پزشکی از ابن سینا متخصص‏تر و متبحرتر است.بنابراین این ملاقات در تهران باید در حدود همان سال 1316 اتفاق افتاده باشد که اولا دکتر غنی از مشهد به تهران رخت کشیده بود و ثانیا،مقاله‏ی محمد بن زکریای رازی را نوشته بود و ثالثا،در 1316 فیاض از مشهد به تهران منتقل شده بود. امّا بعدها یعنی در فروردین 1331،فیاض از مصاحبت بیست ساله‏اش‏ با دکتر غنی سخن می‏گوید3و این نشان می‏دهد غنی را از لا اقل‏ 1311 در مشهد می‏شناخته و با او حشر و نشر داشته است.

4-این‏که جمال‏زاده در همان صحبت‏های کوتاه خود در نخستین برخوردش با فیاض،او را از اهل قلم و دانش تشخیص‏ می‏دهد،درست است،امّا این‏که می‏نویسد فیاض«برای پیدا کردن‏ شغلی با کمک دکتر غنی به تهران آمده است»،امپرسیون‏ Impression خود جمال‏زاده از آن مکالمات و مفاوضات است؛به‏ این توضیح که فیاض«برای پیدا کردن شغلی»به تهران نیامده بود، بلکه برای ادامه‏ی تحصیل در دانش‏سرا و گرفتن لیسانس از آن‏جا به‏ تهران آمده بود و داستان آن به روایتی که استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی برای من نقل کردند،چنین است:

فیاض در مشهد پس از تکمیل تحصیلات در حوزه‏ی ادبی‏ مشهد(نزد ادیب نیشابوری)و استفاده از محضر مدرّسان بزرگ‏ حوزه‏ی علمیه‏ی خراسان در معقول و منقول در 1307 به سمت دبیر دبیرستان استخدام شده بود پس از دو سه سال تدریس در دبیرستان‏ شاهرضا،رییس دبیرستان او را از رفتن به کلاس بالایی به‏ سال‏های قبل در آن تدریس می‏کرد،مانع شده و گفته بود:امسال‏ فلان دبیر تازه‏وارد را برای تدریس در آن کلاس انتخاب کرده‏ایم و برای شما در کلاس‏های پایین‏تر تدریس گذاشته‏ایم.فیاض می‏پرسد که:این دبیر تازه‏وارد بر من چه«امتیازی»دارد؟رییس دبیرستان‏ می‏گوید:ایشان،«لیسانسیه»است.فیاض این سخن را می‏شنود و مصمّم می‏شود که این«امتیاز»را کسب کند.لذا به صورت متفرقه و جهشی،امتحانات رسمی را می‏دهد،دیپلم می‏گیرد،از دانش‏سرای‏ عالی لیسانسیه می‏شود و بعد در 1322 از دانشگاه تهران دکتری‏ ادبیات می‏گیرد.

خلاصه‏ی کلام این‏که فیاض برای ادامه‏ی تحصیل و دستیابی‏ به نظام آموزش عالی،در 1316 به تهران آمده و از دکتر غنی کمک‏ خواسته بود که بتواند وارد دانش‏سرا شود که شد،نه برای یافتن‏ شغل.

تصحیح تاریخ بیهقی:تاریخ بیهقی با تصویب و هزینه‏ی‏ وزارت فرهنگ به سعی دکتر غنی و دکتر فیاض،تصحیح شد و عاقبت در 1324 به‏طور مشترک به نام غنی و فیاض(به همین‏ ترتیب،یعنی با تقدّم غنی بر فیاض)از چاپ برآمد.امّا مقدمه را تنها فیاض نوشت.فیّاض در مقدمه‏ی خود تصریح دارد که در 1319 سعید نفیسی دست به تصحیح این کتاب زده بود؛اما در همان اوان، وزارت فرهنگ،انتخاب‏ گزیده‏یی از این کتاب را بر عهده‏ی دکتر غنی و دکتر فیّاض گذاشت،ولی این دو «بدون این‏که ما بازاء مادی‏ برای این تفاوت،توقع» داشته باشند،متن کلّ کتاب را تصحیح انتقادی کردند.

مسلّم است که دکتر غنی‏ در گرفتن بودجه از وزارت‏ فرهنگ برای تصحیح تاریخ‏ بیهقی هم‏چنان‏که برای‏ تصحیح دیوان حافظ مقدم و مؤثر بوده است؛امّا مهم‏تر آن‏که خود شخصا در مقام‏ تصحیح و مقابله‏ی متن‏ به‏طور منظم با دکتر فیاض‏ (هم‏چنان‏که با قزوینی) چنان‏که سیروس غنی فرزند دکتر قاسم غنی برای من نقل کرد که‏ من جلوی در خانه‏مان ایستاده بودم که اتومبیلی نزدیک منزل توقف‏ کرد و مرد بسیار موقری از اتومبیل بیرون آمد و به در خانه که رسید به من گفت:دکتر تشریف دارند؟گفتم:بله.گفت:بگویید قوام السلطنه.من دویدم و اول به اهل خانه و سپس به پدرم که با فیاض مشغول مقابله‏ی متن تاریخ بیهقی بودند،گفتم:قوام السلطنه‏ دم در است.پدرم فرصتی برای جمع و جور شدن و لباس پوشیدن‏ نیافت،برخاست و عبایی بر دوش انداخت و از قوام استقبال کرد و آن دو به خوش و بش پرداختند و فیاض در گوشه‏یی صم بکم‏ نشسته بود.تا آن‏که یکی از دو خادم خانه که از روستاییان سبزوار و مردی درشت‏استخوان و زشت‏روی بود،چایی آورد و شاید نه به آداب‏ کافی به قوام تعارف کرد؛قوام بی‏آن‏که به آن خادم توجهی کند، استکان چایی را برداشت و به پدرم روی کرد و گفت:دکتر!تو هنوز دست از نظربازی و شاهدنوازی برنداشته‏یی؟پدرم نه برداشت و نه‏ گذاشت و گفت:جناب اشرف که خیلی سایه‏تان سنگین است و هیچ‏ وقت به ما سر نمی‏زنید،ما هم مجبوریم با همین‏ها بسازیم.

دستت که نمی‏رسد به بی‏بی‏ دریاب کنیز مطبخی را!

و فیاض از این حاضرجوابی بلکه بی‏حرمتی که غنی به قوام‏ کرد،بهتش زد و انگش به دندان گرفت.

غرض از نقل این واقعه،نه گزارش مجلس صحبت دکتر غنی با قوام السلطنه،بلکه اثبات همدستی و همکاری عملی دکتر غنی در تصحیح و مقابله‏ی تاریخ بیهقی با دکتر فیاض بود.

2-تاریخ بیهقی،مصحّح فیاض و غنی

تاریخ بیهقی،یکی از چند متن مهم نثر فارسی‏ست و تصحیح‏ یا تکمیل و تتمیم تصحیح آن،بیش از هرکس نتیجه‏ی زحمات‏ دکتر فیاض است و چاپ جدید آن مدیون همت دکتر محمد جعفر یاحقی؛اما دریغ که بعضی اغلاط به همین چاپ 1383 هم راه یافته‏ و نمونه‏ی آن ضبط مزکی و معدّل در داستان افشین و بودلف به‏ صیغه‏ی اسم مفعول یعنی معدّل و مزّکی(چاپ 1383،ص 188) است،درحالی‏که هم‏چنان‏که من در کتاب تاریخ حقوق ایران‏ نوشته‏ام،مشاغل و مناصب معدّل،مزکّی و معرّف همه مشاغل‏ رسمی اصحاب مجلس قضا بوده است و استفاده از صیغه‏ی اسم‏ مفعولی برای ارباب مناصب و مشاغل که شغل شاغل ایشان،تعدیل‏ (اثبات عدالت گواهان یا تزکیه،یعنی رفع جرح و نکول شهود)است، بی‏سابقه است.شواهد و نظایر و اشباه معدل و مزکی و معرف،همین‏ معلّم،محقق،مدرّس،مربی،محدّث و مبلّغ و امثال این‏هاست؛ظاهرا مصحّحان ارجمند به این نکته که تعدیل و تزکیه شغل شاغل معدل‏ و مزکی در مجلس قضا و شبیه معرّف یا وکیل و امین قاضی‏ست، توجه و التفات نفرموده و آن را به اشتباه به صیغه‏ی اسم مفعولی‏ خوانده‏اند و دیگران(از جمله دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی‏ خود)هم آن را تکرار کرده‏اند.

دلیل دوم من بر این‏که معدّل و مزّکی غلط و معدّل و مزکی‏ درست است،این است که هم‏چنان‏که گفته‏اند القرآن یفسر بعضه‏ ببعض در مورد تاریخ بیهقی هم در چاپ جدید که اول در داستان‏ افشین و بودلف این واژگان را اسم مفعول ضبط فرموده‏اند،توجه‏ نفرموده‏اند که بیهقی در داستان حسنک وزیر این هر دو واژه را به‏ صیغه‏ی جمع«معدلان و مزکیان»ضبط کرده است و گفته است‏ که:

«قضات بلخ و اشراف و علما و فقها و معدلان و مزکیان»در انتقال اموال حسنک به سلطان گواهی بنشستند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضات علی الرسم فی امثالها.»(تاریخ بیهقی،ص‏ 183)

واژه‏ی«مزکیان»در این بخش از داستان حسنک وزیر نشان‏ می‏دهد که اولا مزکیان جمع مزکی(به صیغه‏ی اسم فاعل)یعنی‏ ترجمه‏ی«مزکّون و معدلون»عربی است که همانا کارمندان دفتری‏ دادگاه بوده‏اند و در متون عربی مانند ادب القاضی ماوردی(ج 2،ص‏ 23)عینا(به همین صیغه‏ی اسم فاعل)به کار رفته است و نه جمع‏ مزّکی(به صیغه‏ی اسم مفعول).ثانیا،سیاق عبارت که معدلان و مزکیان را در پی«قضات،اشراف،علما،فقها»می‏آورد،نشان‏ می‏دهد که این معدلان و مزکیان،کارکنان رسمی دستگاه‏ قضایی‏اند،نه که اشخاص مشخص و افراد معیّنی که به‏طور موردی‏ و مقطعی خودشان تعدیل و تزکیه شده باشند،بلکه کسانی‏اند که‏ به‏طور رسمی و دائمی و کارشناسانه همه‏وقت دیگران را تعدیل و تزکیه می‏کرده‏اند.به همین ترتیب،در داستان افشین هم،آن کسانی‏ که همراه این ابو دؤاد بوده‏اند،یعنی سی-چهل تن اشخاص که‏ اعضای دفتر قاضی القضات بوده‏اند،معدّل و مزکّی به صیغه‏ی اسم‏ فاعل‏اند.زیرا این مزکّیان و معدّلان،پیوسته در دسترس قاضی‏ بوده‏اند تا هرگاه که نیازی به وجود ایشان باشد،از چگونگی وضع‏ گواهان و شهود متداعیین به قاضی اطلاع دهند.چنان‏که در لغت‏نامه هم به نقل از السامی فی الاسامی،ذیل معدل(به‏ صیغه‏ی اسم فاعل)،اول آمده است که:«آن‏که عدول را تزکیه او کند؛آن‏که گواهی به عدالت کسی دهد...»و از قضای اتفاق،ذیل‏ همین مدخل یعنی معدل به کسر دال مشدّد،به همین عبارت تاریخ‏ بیهقی چاپ 1324 ص 183 استشهاد کرده است،چرا که وقتی‏ «معدّلان و مزکّیان»به صیغه‏ی جمع در داستان حسنک آمده است، صیغه‏ی اسم فاعلی مسلم است؛امّا بعد لغت‏نامه کلمه‏ی معدل را به صیغه‏ی اسم مفعولی به«عادل شمرده شده،آن‏که عدالت و درستی او مورد تصدیق باشد»معنی کرده و در این‏جا به تاریخ‏ بیهقی چاپ 1324،ص 176 در داستان افشین و ابودلف استشهاد کرده که:«مردی سی و چهل اندرآمدند،مزکی و معدل»!در حالی که هیچ دلیل معقولی نیست که قرائت مفرد این دو کلمه از قرائت جمع متفاوت شود .